

مجلس اوّل

اقتدا به سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم به عنوان اسوۀ حسنه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

و صَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا وَ حَبِيبِ قُلُوبِنَا وَ طَيِّبِ نَفُوسِنَا

أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ

وَ لَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

قال الله تعالى في مُحكم كتابه و مُبرم خطابيه:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * وَالضُّحَى * وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى * مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى * وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى * وَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى * أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى * وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى * وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى * فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ * وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ * وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾^١

ما مترصد بودیم که طبق معمول و سنوات گذشته از بیانات و افاضات اخوان و اعزّه بهره‌مند و مستفیض شویم، ولی از باب ﴿وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ﴾^٢ و ﴿يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ﴾^٣ قرعه فال به نام من دیوانه زدند!^٤

قرار بر این است که در وسع خود و اقتضای مجلس، راجع به تاریخ پیغمبر اکرم و خصوص زندگانی آن حضرت، بدون حشو و زوائد، مطالبی به عرض برسانیم.

١. سوره ضحی (٩٣). ترجمه:

«به اسم الله که دارای صفات رحمانیت و رحیمیت است * سوگند به روز (یا به ظهر) روشن * و سوگند به شب تاریک که آرامش دارد * که پروردگارت تو را رها ننموده و ترک نکرده و با تو دشمنی نکرده و خشم ننموده است * و هرآینه آخرت برای تو بهتر از نشئه دنیا و عالم پیشین است * و به زودی آن قدر پروردگارت به تو عنایت کند که راضی و خشنود گردی! * آیا خدایت تو را یتیم نیافت و آنگاه در پناه خویش آورد؟! * و تو را گمراه نیافت و سپس به هدایت و ارشادات پرداخت؟! * پس هر وقت یتیمی را دیدی رویت را ترش نکن * و هر سؤال کننده و درخواست کننده‌ای را که دیدی از خود مران! * و همانا نعمت پروردگارت را که به تو عطا کرده است، برای مردم بازگو کن!» (محقق)

٢. سوره ابراهیم (١٤) آیه ٢٧.

٣. سوره مائده (٥) آیه ١. نور ملکوت قرآن، ج ٢، ص ١٥٢:

«[خداوند] بجای می آورد آنچه را که بخواهد؛ و حکم می کند بر آنچه اراده کند.»

٤. دیوان حافظ (پژمان)، غزل ١٤١.

تأثیر خصوصیات نفسانی در اعمال و رفتار

تاریخ هر کسی را رفتار و اعمال و گفتار و کردار و سکنات و حرکات و خصوصیات مراوده و معاشرت و حشر و نشر او با مردم و کارهای او در زندگانی خصوصی و رفتار عمومی او تشکیل می‌دهد. و به‌طور کلی، خصوصیات نفسانی او علت اصلی و سبب مهم در طرز کردار و گفتار و رفتار اوست و با آن خصوصیات نفسانی است که خود را با محیط خارج وفق می‌دهد؛ مثلاً اگر ما بخواهیم از خصوصیات اخلاقی شخصی مطلع بشویم، باید تمام حرکات و سکنات و گفتار او، چه در زندگی خصوصی و چه در حشر و نشر او با مردم را مورد توجه قرار دهیم، و الا این ارزیابی، ناقص و غیر منتج نتیجه خواهد بود.

رسالت یک مورخ نسبت به حفظ امانت در تاریخ‌نگاری

رسالتی که یک مورخ بر عهده دارد این است که شخصی را که درباره او تحقیق می‌کند، آن‌طور که هست به مردم بنمایاند و از پیش خود و بر حسب مصالح و مفاسد، مطالبی را بر خلاف آنچه که آن شخص عهده‌دار آن مطالب است، به مردم ارائه ندهد. این کار، خیانت در نقل تاریخ تلقی می‌شود! یک مورخ امین، آن شخصی است که

خوبی‌ها و بدی‌های فرد را توأمأ باهم به مردم نشان دهد؛ چون بین مردم و بین آن فرد ارتباطی وجود دارد و مردم براساس گفته‌ها و نوشته‌های آن مورخ، پایه‌های فکری و اصول اعتقادی خود را پی‌ریزی می‌کنند.

من به یاد دارم که از بزرگی مطالبی را می‌شنیدم و سال‌ها اعتقاد من نسبت به او، اعتقادی بود بر پایه این شنودهایی که از ایشان به‌خاطر می‌آوردم؛ ولی پس از سالیان متمادی به مطلبی برخورد کردم و حرفی از او برای من نقل شد که به‌کلی پایه و اساس اعتقادات مرا تغییر داد.

البته این به معنای بازگو کردن بدی‌ها و زشتی‌های فرد برای مردم یا نقل آن برای همدیگر نیست؛ نقل عیوب افراد که کسی از آن اطلاع ندارد، حرام است و صفات مُقَبَّحَةُ افراد نباید گفت‌وگو شود؛ ولی صحبت در اینجاست که اگر بین انسان و بین آن شخص علاقه‌ای باشد که فکر انسان، مرام انسان، روش انسان و نَهَج و طریق انسان به آن بستگی دارد، در این صورت باید مطلب آن‌طور که هست برای انسان نقل شود. مثلاً: اگر در مقام مشورت از شما پرسیدند: آیا فلانی صلاحیت دارد که با او معاشرت کنیم؟ و شما این معاشرت را برای این فرد مضرّ می‌دانید، نمی‌توانید او را به این معاشرت تشویق و ترغیب کنید؛ بر شما حرام است! بلکه باید به او بفهمانید که رفت‌وآمد و معاشرت با این فرد، برای تو ضرر دارد و این فرد قابلیتِ حشر و نشر با تو را ندارد؛

المُسْتَشَارُ مُؤْتَمَنٌ؛^۱ «کسی که مورد مشورت انسان قرار می‌گیرد، در کردار و گفتار خود امین

است.»

زیرا ما براساس اعتماد و اعتقاد، به او رجوع کرده‌ایم، لذا او حق ندارد غیر از آنچه را که می‌پندارد بیان کند؛ او نمی‌تواند به این بهانه که: «بازگو کردن صفات زشت وی موجب ایجاد منقصتی در کردار و رفتار انسان نسبت به او می‌شود» از گفتن آنها سر باز بزند!

۱. المحاسن، ج ۲، ص ۶۰۱.

چنان‌که تنقید بی‌جا حرام است و قبیح، تعریف بی‌جهت نیز که موجب اغواء و اغراء به جهل می‌شود، حرام است و قبیح! امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

تعریف شما از شخصی اگر کمتر از اندازه استحقاق او باشد، منقصت و حسد به‌شمار می‌آید؛ و اگر بیش از آنچه سزاوار او است تعریف کنید، تملق و چاپلوسی به‌شمار می‌رود.^۱

مطلب باید براساس صحیح و استوار بنا شود. اگر شما درباره یک ازدواج مورد مشورت قرار گرفتید - چنان‌که معمول است و صحیح هم هست - نمی‌توانید به‌صرف وجود برخی از مصالح، دو زندگی را به خطر بیندازید و این وصلت نامناسب را به‌وجود بیاورید؛ بلکه اگر در مقام مشورت قرار گرفتید، باید آنچه را که به ذهن خود صلاح و صواب تشخیص می‌دهید بیان کنید.

اهمیت تاریخ و سیره پیغمبر اکرم به‌عنوان اسوه حسنه در همه‌ازمنه و ملل

تاریخ پیغمبر اکرم صلوات الله و سلامه علیه به‌عنوان رهبر مذهب ما حائز اهمیت است. تاریخ نه به‌عنوان بازگو کردن حکایات و قصص تاریخی، بلکه به‌عنوان عبرت و نتیجه‌گیری از جزئیات و تأسی به خصوصیات اخلاقی آن حضرت، و پیروی کردن از منویات و رفتار ایشان باید تلقی شود. خداوند متعال در قرآن می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾^۲

«ای مردم، بر شما باد که به پیامبر اکرم تأسی کنید و آن حضرت را بهترین اسوه و الگو برای تبعیت و پیروی قرار دهید! این (الگو بودن حضرت) برای کسانی است که به خدا ایمان بیاورند و بخواهند دائماً به یاد او باشند.»

آیه شریفه می‌فرماید: اگر کسی بخواهد ممشا و رفتار دائمی خود را رضای پروردگار قرار دهد، باید از رسول اکرم تأسی کند. علت لزوم تأسی به سیره رسول

^۱ . نهج البلاغه (عبده)، ج ۴، ص ۲۱۷:

«الثناءُ بأكثرَ من الاستحقاقِ مَلَقٌ، و التَّقصيرُ عَنِ الاستحقاقِ عِيٌّ و حَسَدٌ.»

^۲ . سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۱.

خدا بعداً بیان خواهد شد.^۱ عنایت پروردگار در این آیه، به ذکر کثیر است: **﴿وَذَكَرَ اللَّهُ كَثِيرًا﴾**؛ یعنی: کسی که بخواهد در تمام حالات آنچه را که رضای حق و پسندیده خداوند متعال در او قرار گرفته است مدّ نظر خویش قرار دهد، باید پیغمبر اکرم را اسوه حسنه خود قرار دهد:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ﴾.

می فرماید: کسی که به خدا امید دارد، کسی که می خواهد به لقاء خدا برسد؛ نمی فرماید: «یرجو رضوان الله» یا «یرجو رضى الله» یا «یرجو الجنة»، بلکه می فرماید: **﴿لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ﴾**؛

کسی که فقط خدا را در نیّت دارد، این شخص باید از پیغمبر اکرم تبعیت کند!

آیه قرآن شامل جمیع افراد امت از زمان آن حضرت تا قیام قیامت می شود. افرادی که در این زمانه زندگی می کنند با مردمی که در عصر پیغمبر اکرم بودند، فرقی ندارند و آیه شریفه برای همه افراد است.^۲ تمام افراد، قبل از تبعیت و پیروی از پیغمبر اکرم، در جاهلیت مطلق بسر می برند. تأسی و پیروی از پیغمبر است که ما را از جاهلیت بیرون می آورد و یاد خدا را در ما زنده می کند.

به یاد می آورم روزی در همین بیمارستان قائم مشهد برای مداوای شخص مریضی رفتم، مسئول بخش رادیولوژی بیمارستان قائم، که سابقه آشنایی هم با ما داشت، به اتفاق چند نفر از پزشکان دیگر در آنجا حضور داشتند، یکی از آنها از ما پرسید: «آیا شما فلان مطلب را دیده اید؟ آیا فلان تصویر از نظر شما گذشته است؟»

^۱ . رجوع شود به ص ۳۸۲.

^۲ . جهت اطلاع بیشتر پیرامون عمومیت خطاب آیات الهی برای جمیع افراد در تمام دورانها رجوع شود به رساله اجتهاد و تقلید، ص ۷۹ - ۸۱، تعلیقه ۱؛ افق وحی، ص ۴۳۹ - ۴۴۲؛ قوانین الأصول، میرزای قمی، ج ۱، ص ۲۹۹؛ مطارح الأنظار، شیخ انصاری، ج ۲، ص ۱۹۱؛ کفایة الأصول، آخوند خراسانی، ص ۲۳۱؛ فوائد الأصول، نائینی، ج ۲، ص ۵۴۹؛ نهاية الأفكار، آغا ضیاءالدین عراقی، ج ۲، ص ۸۰۳؛ اصول الفقه، مظفر، ج ۲، ص ۱۴۱.

عرض کردم: نه، ندیدم!

صحبت از این بود که به واسطهٔ یک اختلاف، دو نفر از همدیگر جدا می‌شوند و زن به خانهٔ پدرش می‌رود و آنها فرزند خود را رها می‌کنند و او نیز سرگردان می‌شود؛ و برای تبیین مضرات جدایی و افتراق، این مطلب را به معرض نمایش گذاشته بودند.

سؤال آنها این بود: «هنگامی که زن از شوهر خود طلاق می‌گیرد، آیا باید در خانهٔ مرد بماند یا باید به منزل والدین یا بستگان خود برود؟»

من در آنجا مطالبی گفتم، من جمله اینکه: در طلاق رجعی خروج زن از منزل شوهر شرعاً حرام است. یعنی: در زمان عدّه حرام است که زن از منزل شوهر بیرون برود و مرد نیز حق ندارد که زن را از منزل خود بیرون کند، و نیز بر مرد واجب است که نفقهٔ زن را بپردازد؛ منتها نباید ارتباطی بین آنها باشد. و این هم به خاطر آن مصالحی است که اسلام در نظر گرفته است که به واسطهٔ حضور آن دو در بیت واحد و در منزل واحد و حالات و اطواری که در آن منزل می‌گذرد، موجب پدید آید که باعث اتصال و به هم رسیدن و گذشت از خاطرات گذشته و عفو و اغماض نسبت به اتفاقات گذشته بشود و این دو، زندگی خود را دوباره از نو آغاز کنند.

اینها خیلی از این مطلب خوشحال شدند و خوششان آمد و گفتند: «چنین چیزی تابه‌حال به گوش ما نرسیده است که باید زن در خانهٔ خود شوهر بماند!»

یکی از آنها گفت: «آقا، البتّه این مطالب مربوط به زمان‌های پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که در آن موقع رفتار ناشایست و خلاف واقع و غیر منطقی از اعراب جاهلی آنها نسبت به همسرانشان سر می‌زد؛ ولی الآن که زندگی بر پایهٔ منطقی و تمدن جدید و اصول و قواعد محکم و مبرهن استوار است، دیگر جایی برای این مطالب نیست، و رفت‌وآمد برای طرفین محدودیت ندارد!» و مطالبی از این قبیل مطرح کرد.

ما در ابتدا کمی به این سخن خندیدیم، سپس عرض کردم: جان من، سؤال من از شما این است که چه رفتاری در زمان صدر اسلام از آن اعرابی که در بربریت

و توخّش، روزگار می گذرانند سر می زد که اکنون از مردم متمدّن ما سر نمی زند؟! گفت: «آقا، دخترانشان را زنده به گور می کردند، حتی دختر بزرگ و چند ساله را به خاطر تنگدستی و تربیت نداشتن، زنده به گور می کردند و این عملی است که جامعه امروزی آن را تقبیح می کند و عقل و منطق آن را رد می کنند و شما نمی توانید هیچ دلیلی بر صحّت این مطلب پیدا کنید!»

گفتم: بسیار خوب، خودتان جواب خودتان را دادید! بگویید بینم بین آن موجودی که زنده است و در رحم مادر قرار دارد، با آن طفلی که به دنیا آمده است چه فرقی هست؟ چطور شما این را تجویز می کنید که انسانی که دارای عقل و هوش و روح و جان است و در رحم مادر زنده است و دوران جنینی را بسر می آورد، شما با دست خود او را زنده به گور کنید؛ ولی اگر آن مرد عرب فرزند به دنیا آمده را زنده به گور کند قبیح است؟! آیا این عمل، عملی منطقی است؟! مگر ما و شما مالک این طفل هستیم، تا چنین اجازه ای به خود بدهیم که طفلی را که دارای جان و روح است و بنده ای از بندگان پروردگار می باشد، با دست خود از رحم مادر بیرون آورده و زنده به گور کنیم؟! این چه حقّی است؟! هیچ فرقی بین اینها نیست، منتها نوع مسئله متفاوت است و تنها صورت قضیه فرق می کند!

شخصی در آنجا نشسته بود و به من گفت: «چون این جنین در شرایط نامناسبی قرار دارد و ممکن است نقصی بر او وارد شود که در دوران حیات پس از رحم دچار ناراحتی شود، لذا ما حق داریم که او را از بین ببریم!»

من به ایشان گفتم: اگر فرزندی صحیح و سالم به دنیا بیاید و پس از گذشت یک ماه از عمرش به واسطه کسالت یا عارضه ای یک پای او قطع شود، آیا شما او را از بین می برید؟ اگر فرزندی به دنیا بیاید و پس از گذشت دو سال از زندگی دست او قطع شود یا نابینا شود، آیا منطق شما و دلیل و برهانتان اجازه می دهد که بگویید: این ناقص است و چون نقصان دارد و موجب سرخوردگی خود و اذیت دیگران خواهد شد لذا باید از بین برود؟! پس بدانید که ما اکنون نیز در همان دورانی زندگی

می‌کنیم که آن اعراب جاهلی در آن دوران می‌زیستند، و با همان افکاری سر و کار داریم که آنها سر و کار داشتند!

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ حَسْبِيَ اِمْلَاقٌ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ اِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطَاً كَبِيْرًا﴾^۱
﴿وَإِذَا الْمَوْءُدَةُ سُئِلَتْ * بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾^۲

ما می‌بینیم که اینها، تفاخرهای جاهلی و سایر افکار جاهلی که در زمان پیغمبر اکرم بود، بعینه در زمان ما نیز وجود دارد؛ من باب مثال: نسب ما فلان است، پدر ما فلان کس است، موقعیت ما این چنین و آن چنان است! تمام آنچه را که در زمان گذشته وجود داشت، بعینه در میان مسلمانها و حتی در میان خود ما نیز این قضایا وجود دارد.

کار اعراب جاهلی به آنجا می‌رسد که آیه قرآن نازل می‌شود که:

﴿اَلْهٰلِكُمُ النَّكَاتِرُ * حَتّٰی زُرْتُمْ اَلْمَقَابِرَ * كَلَّا سَوَفَ تَعْلَمُوْنَ * ثُمَّ كَلَّا سَوَفَ تَعْلَمُوْنَ * كَلَّا لَوْ تَعْلَمُوْنَ عِلْمَ الْيَقِيْنِ * لَتَرَوُنَّ اَلْحَجِيْمَ * ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِيْنِ * ثُمَّ لَتَسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيْمِ﴾^۳

خداوند متعال می‌فرماید: شما به واسطه تفاخر و انتساب خود به آباء و اجداد، کار را به آنجا می‌کشانید که برای برتری قومی بر قوم دیگر مجبور می‌شوید که به قبرستان بروید و قبور آباء و اجداد خود را بررسی کنید تا به واسطه ازدیاد یک نسل بر نسل دیگر، موجبات تفاخر خود را بر دیگران فراهم کنید!

^۱ . سوره اسراء (۱۷) آیه ۳۱. رساله نکاحیه، ص ۲۳: «و فرزندان خود را از ترس تهیدست شدن و از بین رفتن سرمایه، و حمله ور شدن سلطان فقر و فلاکت نکشید! زیرا که ما ایشان و شما را روزی می‌دهیم؛ حقا کشتن آنان گناهی بزرگ و خطائی سترگ است.»

^۲ . سوره تکویر (۸۱) آیه ۸ و ۹. رساله نکاحیه، ص ۲۳: «و زمانی که از مؤوده (بچه‌ای که زنده در زیر خاک دفن کنند) پرسیده شود که: به چه جرمی و جنایتی کشته شده است؟!»

^۳ . سوره تکاثر (۱۰۲). الله شناسی، ج ۳، ص ۳:

«افتخار و مباهات بر زیاده‌طلبی و کثرت‌بینی، شما را (از دیدار جمال حق و وجود مطلق و وحدت لایزالی) به غفلت انداخت و منصرف کرد * تا زمانی که در قبرها سرازیر شدید! * ابدأ چنین نیست (که آن کثرات اصالتی داشته باشد) و به زودی خواهید دانست! * و سپس ابدأ چنین نیست (که آن کثرات اصالتی داشته باشد) و به زودی خواهید دانست! * ابدأ چنین نیست! شما اگر بالمعاینه علم پیدا کنید * تحقیقا (آن کثرت‌طلبی را) به صورت جحیم سوزان و آتش گداخته خواهید دید! * و پس از آن، آن را به حقیقت یقین خواهید دانست! * و سپس از نعیم (که راه قرب بنده به سوی خدا و ولایت است) از شما در آن روز پرسش خواهد شد (که در چه حد، حجاب کثرت را کنار زدید و در عرصه توحید گام نهادید)!»

مگر این قضیه در ما وجود ندارد؟ بعینه هست! هیچ فرقی بین ما و بین آنها نیست! لهذا خداوند متعال می فرماید: برای اینکه از این صفات و سنن جاهلی خارج شوید باید اسوه‌ای برای خود برگزینید؛ آن اسوه، وجود پیغمبر اکرم است:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾^۱

روایاتی در باب لزوم اقتدا به سیره و سنت رسول خدا

در روایتی آمده است:

خَيْرُ السُّنَنِ سُنَّةُ نَبِيِّكُمْ^۲؛ «بهترین روش‌ها، [روش و سنت پیامبر شما است]»

اگر شخصی بخواهد از مرامی پیروی کند و مرام‌نامه‌ای را در جلوی خود قرار بدهد، باید از پیغمبر اکرم تبعیت کند!

خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در روزهای آخر از حیات پربار و پربرکت خود می فرماید:

لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَلَا سُنَّةَ بَعْدَ سُنَّتِي^۳؛ «چنان‌که هیچ پیغمبری پس از من نخواهد

آمد، هیچ سنتی هم پس از من مستثنی نخواهد شد و هیچ سنتی پس از من گزیده نخواهد بود!»

امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به سنت پیغمبر اکرم می فرماید:

فَاقْتَدُوا بِهَدْيِ نَبِيِّكُمْ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ الْهَدْيِ، وَاسْتَوُوا بِسُنَّتِهِ فَإِنَّهَا أَشْرَفُ السُّنَنِ؛^۴

«شما به هدایت پیغمبر اکرم اقتدا کنید و با نوری که آن حضرت برای شما فرستاد راه را بیابید که آن هدی و هدایت و آن نور، بهترین هدایت‌ها است؛ و به سنت آن حضرت تاسی کنید که آن سنت اشرف از همه سنن است.»

بنابراین، آنچه که ما - به حول و قوه خداوند متعال - در این ایام در پی آنیم این است که راه و روش پیغمبر اکرم را در طول زندگانی خود: در دوران طفولیت و قبل از بعثت، و در دوران بعثت، چه

۱. سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۱.

۲. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۹۰.

۳. وَخَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ بَعْدَ أَنْ حَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ أصدقَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ وَأَوْلَى الْقَوْلِ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَخَيْرَ الْمَلَلِ مِلَّةُ إِبْرَاهِيمَ، وَخَيْرَ السُّنَنِ سُنَّةُ مُحَمَّدٍ، وَأَشْرَفَ الْحَدِيثِ ذِكْرُ اللَّهِ...»

۳. الأمالی، شیخ مفید، ص ۵۳.

۴. تحف العقول، ص ۱۵۰؛ نهج البلاغة (عبد)، ج ۱، ص ۲۱۶، با قدری اختلاف.

در مکه و چه در مدینه، و حالات و خصوصیات که بر آن حضرت در این امور و در این احوال و ازمنه گذشته است، و ارتباطات و رفتار آن حضرت با مردم را بر طبق حوصله و مجال و سعه خود بیان کنیم.

خصوصیات ظاهری و جسمانی پیغمبر اکرم

بنا بر آنچه که در روایات، اعم از روایات اهل تسنن و روایات شیعه آمده است - و تقریباً آنچه را که از پیغمبر بیان کرده اند متفق علیه است^۱ - خصوصیات پیغمبر اکرم از نظر ظاهر این چنین بوده است:

۱. حضرت از نظر جسمانی دارای قامتی معتدل بودند.

۲. صورت آن حضرت سفید متمایل به سرخی بود، یعنی: گندمگون نبودند چنان که معمولاً افرادی که در عربستان و آن امکنه وجود دارند این چنین هستند.

۱. مطلع انوار، ج ۶، ص ۵۱۶:

«در احیاء العلوم، جلد ۲، از صفحه ۳۱۲ تا ۳۴۵ (که کتاب آداب المعیشتة و اخلاق النبوة می باشد) راجع به محاسن اخلاق رسول خدا، و تکلم و ضحک آن حضرت، و اخلاق آن حضرت در مطعم و مشرب، و لباس آن حضرت، و عفو و کظم غیظ و إغضائه عمّا یکرهه، و سخاوت و شجاعت و تواضع، و شمایل صوری و معجزات آن حضرت، مطالبی نفیس ذکر کرده است؛ و در تعلیقه آن، عراقی، مدارک آن را از احادیث عامه تخریح کرده است.»

۳. وقتی که با شخصی صحبت می‌کردند تمام وجود خود را در اختیار آن شخص قرار می‌دادند و با تمام حرکات و سکانات به کلمات او توجه می‌کردند، و به عبارت دیگر: با بی‌اعتنایی به حرف‌های شخص گوش نمی‌دادند.

۴. وقتی که با شخصی صحبت می‌کردند با تمام وجهه ظاهر و با تمام رو متوجه آن شخص می‌شدند، نه اینکه وقتی با شخصی صحبت می‌کردند سر را برگردانند و با او تکلم کنند؛ بلکه با تمام قامت برمی‌گشتند و در برابر او قرار می‌گرفتند و با او تکلم می‌کردند.

۵. حضرت در راه رفتن همیشه سرشان به سمت زیر بود و به پایین نگاه می‌کردند و کمتر به آسمان توجه می‌کردند.

۶. شانه‌های آن حضرت فراخ بود.

۷. استخوان‌های آن حضرت خیلی محکم بود.

۸. آن حضرت از نظر اندام، متعادل و مُستوی‌القامه بودند؛ یعنی: خصوصیات اندام آن حضرت متعادل بود، شانه و دست‌ها و پا‌های آن حضرت دارای کیفیت متعادلی بود که با همدیگر همگونی و هماهنگی داشت.

۹. دندان‌های آن حضرت سفید بود و مُفْلَجُ الْأَسْنَانِ بودند، یعنی: بین دندان‌های آن حضرت فاصله بود؛^۱ و این قدر از سفیدی می‌درخشید که در روایت داریم که: «دندان‌های حضرت مانند تگرگ بود.»^۲

۱۰. وقتی که از جایی عبور می‌کردند به واسطه بوی بدن آن حضرت، افراد متوجه می‌شدند که پیغمبر اکرم از اینجا عبور کرده است. در روایت داریم که: «عرق بدن آن حضرت از مُشک خوشبوتر بود.»^۳ و این از اختصاصات پیغمبر اکرم است!

۱۱. یکی دیگر که از خصوصیات پیغمبر اکرم این بود که حضرت سایه نداشتند.

۱۲. حضرت می‌خوابیدند ولی صداها را می‌شنیدند. پیغمبر اکرم می‌فرمایند:

«چشمان ما انبیا به خواب می‌رود ولی قلب‌های ما بیدار است و همان‌طوری که صداها را از

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۰۳؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۱۶.

۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۱۷.

۳. الأمالی، شیخ طوسی، ص ۳۴۱.

روبه‌رو می‌شنویم، از پشت سر و از اطراف نیز استماع می‌کنیم.^۱

۱۳. در روایت داریم:

«روی مبارک آن حضرت مانند ماه می‌درخشید و تمام افراد را جذب می‌کرد.»^۲

۱۴. چشمان آن حضرت، فراخ بود.

۱۵. ابروانشان، باریک و به‌هم پیوسته بود.

۱۶. در روایت داریم که:

«موهای آن حضرت بلند بود و تا بناگوش آن حضرت و بلکه پایین‌تر از بناگوش آن حضرت

می‌رسید.»^۳

۱۷. در راه رفتن، آهسته حرکت می‌کردند و قدم‌ها را بلند و طویل برنمی‌داشتند.

و خلاصه اینکه وجود آن حضرت از نظر ظاهر و از نظر باطن، یک اسوهٔ حسنه برای جمیع افراد

به حساب می‌آید.^۴

۱. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۲۰:

«عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ تَنَامُ عَيْونُنَا وَ لَا تَنَامُ قُلُوبُنَا، وَ نَرَى مِنْ خَلْفِنَا كَمَا نَرَى مِنْ بَيْنِ أَيْدِينَا."»

۲. عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص ۳۱۶.

۳. همان.

۴. جهت اطلاع بیشتر بر خصوصیات ظاهری و مکارم اخلاق آن حضرت، رجوع شود به معانی الأخبار، ص ۷۹ - ۸۴؛ مکارم الأخلاق، ص ۱۱ - ۱۵؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۴۸. عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص ۳۱۶ - ۳۱۹:

«عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ [عَنْ أَبِيهِ [عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَأَلْتُ خَالَي هِنْدَ بْنَ أَبِي هَالَةَ عَنْ حَلِيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - وَكَانَ وَصَافًا لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فَقَالَ:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ فَحْمًا مُفَحَّمًا يَتَلَأَلُ وَجْهُهُ تَلَأُلُو الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، أَطْوَلَ مِنَ الْمَرْبُوعِ وَ أَقْصَرَ مِنَ الْمُشَدَّبِ، عَظِيمِ الْهَامِيَةِ، رَجُلٍ الشَّعْرِ، إِذَا انْفَرَقَتْ عَقِيقَتُهُ فَرَّقَ وَ إِلَّا فَلَا يُجَاوِزُ شَعْرُهُ شَحْمَةَ أُذُنَيْهِ إِذَا هُوَ وَفَّرُهُ:

”امام رضا از پدران بزرگوار خود، از امام مجتبی علیه السلام نقل کردند که آن حضرت چنین فرمود: از دایی‌ام هند بن ابی‌هاله که اوصاف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را بسیار خوب بیان می‌کرد دربارهٔ اوصاف و شمائل آن حضرت سؤال کردم، او چنین گفت:

پیامبر اکرم بزرگ و بسیار با هیبت بود، چهرهٔ ایشان همچون ماه شب چهاردهم می‌درخشید، با قدی بلندتر از افراد متوسط القامه و کوتاه‌تر از افراد لاغر و بلند قامت، و دارای سری بزرگ بود، موهای حضرت نه خیلی مجعد بود و نه

کاملاً صاف و نرم، اگر قسمت بافته موهایش باز می شد حضرت فرق باز می کرد و إلاً آن را به حال خود می گذاشت، و در هر حال در مواقعی که موی خود را بلند می کرد بلندی مو از لاله گوش تجاوز نمی کرد.^{۱۶}

أَزْهَرَ اللَّوْنِ، وَاسِعَ الْجَبِينِ، أَرْجَحَ الْحَاجِبِينَ سَوَابِغَ فِي غَيْرِ قَرْنٍ، بَيْنَهُمَا عِرْقٌ يُدْرُهُ الْعَضْبُ، أَقْنَى الْعَرْنِينَ، لَهُ نُورٌ يَلْعَوْهُ يَحْسِبُهُ مَنْ لَمْ يَتَأَمَّلْهُ أَشْمٌ؛ كَثَّ اللَّحْيَةِ، سَهَلَ الْحَدَّيْنِ، ضَلَّعَ الْفَمِ، أَشْنَبَ مُفْلَجَ الْأَسْنَانِ، دَقِيقَ الْمَسْرَبَةِ، كَانَ عُنُقُهُ جَيِّدٌ دُمِيَّةً فِي صَفَاءِ الْفِضَّةِ؛

”رنگش درخشان بود، پیشانی پهن و ابروانی کشیده و کمانی داشت، و ابروان آن حضرت در عین کشیده بودن، کامل و پر مو بود ولی پیوسته نبود، و هرگاه عصبانی می شد، رگ میان ابروانش متورم می شد، بینی اش کمی محدب و برگشته بود و درخششی خاص داشت که در نگاه اول بلند و برآمده به نظر می رسید. محاسن آن حضرت کوتاه و پر پشت بود، و گونه هایش هموار و کم گوشت، دندان هایش منظم و از هم جدا و سفید و برآق بود، رشته مویی نازک از سینه تا ناف داشتند، گردن او همچون جامی نقره فام بود.“

مُعَدِّلُ الْحَلْقِ، بَادِنًا مَتَمَّاسِكًا، سَوَاءَ الْبَطْنِ وَالصَّدرِ، بَعِيدًا مَا بَيْنَ الْمَنْكِبَيْنِ، ضَخَمَ الْكَرَادِيسِ، أَنْوَرَ الْمُتَجَرِّدِ، مَوْصُولٌ مَا بَيْنَ اللَّبَّةِ وَالسَّرَّةِ بِشَعْرٍ يَجْرِي كَالْحَقَطِ، عَارَى الثَّدْيَيْنِ وَالْبَطْنِ وَ مَا سِوَى ذَلِكَ، أَشْعَرَ الذَّرَاعَيْنِ وَالْمَنْكِبَيْنِ وَ أَعْلَى الصَّدرِ؛

”خلقتی معتدل داشت، بدنشان پر گوشت (نه چاق) بود و در عین حال سینه و شکم در یک سطح قرار داشت، سینه ای پهن و چهارشانه و دارای مفصلی نیرومند و ستبر بود، و بدنی سفید و نورانی داشت، از زیر گردن آن حضرت تا ناف، خط باریکی از مو داشت، سینه و شکم مبارکش و سایر قسمت ها عاری از مو بود، و در مقابل، ساعد و شانه ها و و بالای سینه شان پر مو بود.“

طَوِيلَ الزَّنْدَيْنِ، رَحْبَ الرَّاحَةِ، شَشْنَ الْكَفَّيْنِ وَالْقَدَمَيْنِ، سَائِلَ الْأَطْرَافِ، سَبِطَ الْقَصَبِ، مُخْصَانَ الْأَحْمَصَيْنِ، مَسِيحَ الْقَدَمَيْنِ يَنْبُو عَنْهُمَا الْهَاءُ؛

”ساق دست ها کشیده، دست ها گشاده، استخوان کف دست ها و قدم های مبارکشان درشت بود، دستان و پاهایی بلند داشت، کف پاهایشان کاملاً گود بود، قسمت قوزک پا به پایین (که معمولاً داخل کفش قرار می گیرد) خیلی پر گوشت نبود، به طوری که آب از روی پایش رد می شد و نمی ایستاد.“

إِذَا زَالَ زَالَ تَقَلُّعًا، يَخْطُو تَكْفِيًّا وَيَمْشِي هَوْنًا، ذَرِيعَ الْمِشِيَّةِ، إِذَا مَشَى كَأَنَّمَا يَنْحَطُّ مِنْ صَبَبٍ، وَإِذَا التَّقَتَ التَّقَتَ جَمِيعًا؛ خَافِضَ الطَّرْفِ، نَظَرُهُ إِلَى الْأَرْضِ أَطْوَلَ مِنْ نَظَرِهِ إِلَى السَّمَاءِ، جُلُّ نَظَرِهِ الْمُلَاحَظَةُ، يَبْدُرُ مَنْ لَقِيَهُ بِالسَّلَامِ.

”وقتی به حرکت درمی آمد با قدرت قدم برمی داشت، در حال حرکت کمی متمایل به جلو حرکت می کرد، با وقار و فروتنی و قدم هایی بزرگ راه می رفت، چون حرکت می کرد گویی از بلندی سرازیر می گردد. چون به سمتی توجه می نمود با تمام بدن سو رو می کرد، چشمانش به زیر افتاده بود و نگاهش به زمین طولانی تر از نگاهش به آسمان بود، معمولاً خیره خیره نگاه نمی کرد، به هر کس می رسید مبادرت به سلام می کرد.“

قَالَ: قُلْتُ: صِفْ لِي مَطْقَهُ! فَقَالَ: كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مُتَوَاصِلَ الْأَحْزَانِ، دَائِمَ الْفِكْرَةِ، لَيْسَتْ لَهُ رَاحَةٌ، وَ لَا يَتَكَلَّمُ فِي غَيْرِ حَاجَةٍ، يَفْتِيحُ الْكَلَامَ وَ يَخْتِمُهُ بِأَشْدَاقِهِ، يَتَكَلَّمُ بِجَوَامِعِ الْكَلِمِ فَصَلًّا لَا فُضُولَ فِيهِ وَ لَا تَقْصِيرَ، دَمِثًا لَيْسَ بِالْجَافِي وَ لَا بِالْمَهِينِ؛

”امام حسن علیه السلام ادامه دادند: به او گفتیم: گفتار آن حضرت را برایم توصیف کن! گفت: آن حضرت پیوسته محزون و همیشه متفکر بود، آسایش و راحتی نداشت، در غیر ضرورت سخن نمی گفت، واضح و فصیح و شمرده و کامل سخن می فرمود، سخنش کامل و قاطع بود، نه زیادی سخن می گفت و نه کم، کلامش متین بود، زشت و سبک صحبت نمی کردند.“

تَعْظُمُ عِنْدَهُ النُّعْمَةُ وَإِنْ دَقَّتْ، لَا يَدُمُّ مِنْهَا شَيْئًا غَيْرَ أَنَّهُ كَانَ لَا يَدُمُّ ذَوَاقًا وَلَا يَمْدَحُهُ، وَلَا تَغْضِبُهُ الدُّنْيَا وَمَا كَانَ لَهَا، فَإِذَا تَعَوَّطَى الْحَقُّ لَمْ يَعْرِفْهُ أَحَدٌ، وَلَمْ يَقُمْ لِعُضْبِهِ شَيْءٌ حَتَّى يُتَبَصَّرَ لَهُ؛

”نعمت و محبت دیگران هر چند کم، در نظرش بزرگ بود و چیزی از آن را مذمت نمی کرد، از طعم غذا، نه تعریف می کرد و نه اظهار ناراحتی می نمود، برای دنیا و آنچه مربوط به دنیا بود خشمگین نمی گشت، و وقتی پای حق در میان بود کسی ایشان را نمی شناخت و چیزی در مقابل غضبش تاب مقاومت نداشت تا اینکه به یاری حق بشنازند.“

و إِذَا أَشَارَ أَشَارَ بِكَفِّهِ كُلِّهَا، وَإِذَا تَعَجَّبَ قَلْبُهَا، وَإِذَا تَحَدَّثَتْ قَارَبَ يَدَهُ الْيُمْنَى مِنَ الْيُسْرَى فَضَرَبَ بِإِبْهَامِهِ الْيُمْنَى رَاحَةَ الْيُسْرَى، وَإِذَا غَضِبَ أَعْرَضَ بَوَجْهِهِ وَأَشَاحَ، وَإِذَا فَرِحَ غَضَّ طَرْفَهُ، جُلُّ ضَحِكِهِ التَّبَسُّمُ يَقْتَرُّ عَنْ مِثْلِ حَبِّ الْعَمَامِ.

”برای اشاره کردن با تمام دست اشاره می نمود. و در هنگام تعجب دست خود را برمی گرداند، و در هنگام صحبت دست راست را به دست چپ نزدیک کرده و با شست دست راست خود به کف دست چپ می زد. در هنگام غضب چهره خود را با ناراحتی برمی گرداند، و هنگام خوشحالی چشم به زیر می انداخت، بیشتر خنده شان تبسم بود، هنگام خنده دندان های سفیدش بمانند دانه های تگرگ هویدا می گشت.“

قَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَكَتَمْتُ هَذَا الْخَبَرَ عَنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ زَمَانًا ثُمَّ حَدَّثْتُهُ، فَوَجَدْتُهُ قَدْ سَبَقَنِي إِلَيْهِ وَ سَأَلَهُ عَمَّا سَأَلْتُهُ عَنْهُ، فَوَجَدْتُهُ قَدْ سَأَلَ أَبَاهُ عَنْ مَدْخَلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ مَخْرَجِهِ وَ مَجْلِسِهِ وَ شَكْلِهِ، فَلَمْ يَدَعْ مِنْهُ شَيْئًا.

”امام حسن علیه السلام فرمودند: این حدیث را مدتی از حسین علیه السلام پنهان داشتم، سپس برای وی نقل کردم و دیدم پیش از من از او سؤال کرده است. و نیز متوجه شدم که از پدر خویش نیز درباره ورود و خروج و نشستن و شکل آن حضرت سؤال کرده و چیزی باقی نگذاشته بود.“

قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَأَلْتُ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَدْخَلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَقَالَ: كَانَ دُخُولُهُ لِنَفْسِهِ مَأْذُونًا لَهُ فِي ذَلِكَ، فَإِذَا أُوِيَ إِلَى مَنْزِلِهِ جَزَاءً دُخُولَهُ ثَلَاثَةَ أَجْزَاءٍ: جُزْءًا لِلَّهِ تَعَالَى وَ جُزْءًا لِأَهْلِهِ وَ جُزْءًا لِنَفْسِهِ؛ ثُمَّ جُزْءٌ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاسِ فَيَرُدُّ ذَلِكَ بِالْخَاصَّةِ عَلَى الْعَامَّةِ، وَ لَا يَدْخِرُ عَنْهُمْ مِنْهُ شَيْئًا؛

”امام حسین علیه السلام فرمودند: از پدرم علیه السلام درباره وضع ورود حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال کردم، پدرم فرمود: ورود آن حضرت به منزل برای خودش مجاز بود (و نیازی به اجازه گرفتن از همسرانش نداشت)، وقتی به منزل می رفت وقت خود را سه قسمت می کرد: یک قسمت برای خداوند تعالی و یک قسمت برای خانواده و یک قسمت نیز برای خود؛ سپس قسمت خود را بین خود و مردم تقسیم می نمود، و اول از همه خواص وارد می شدند و پس از آن سایر مردم، و چیزی از آن را نسبت به ایشان دریغ نمی فرمود.“

و كَانَ مِنْ سِيرَتِهِ فِي جُزْءِ الْأُمَّةِ إِثَارٌ أَهْلَ الْفَضْلِ بِإِذْنِهِ، وَقَسَمَهُ عَلَى قَدْرِ فَضْلِهِمْ فِي الدِّينِ، فَمِنْهُمْ ذُو الْحَاجَةِ وَمِنْهُمْ ذُو الْحَاجَتَيْنِ وَمِنْهُمْ ذُو الْحَوَائِجِ فَيَتَشَاغَلُ وَيَشْغَلُهُمْ فِيمَا أَصْلَحَهُمْ وَأَصْلَحَ الْأُمَّةَ مِنْ مَسْأَلَتِهِ عَنْهُمْ وَإِخْبَارِهِمْ بِالَّذِي يَنْبَغِي؛

”از سیرت‌های آن حضرت نسبت به قسمت امت این بود که اهل فضل را در اجازه دادن بر دیگران، برتری می‌داد، و آن قسمت را بر حسب فضیلتشان در دین تقسیم می‌نمود. پس بعضی از آنان یک حاجت داشتند، بعضی دو حاجت و بعضی بیشتر، پس به آنها می‌پرداخت و آنان را نیز مشغول می‌کرد به آنچه که باعث اصلاحشان و اصلاح امت بود، با جویا شدن از احوالشان و نیز گفتن مطالب لازم برای امت.“

و يَقُولُ: لِيَبْلُغَ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْغَائِبَ، وَ أبلغونِي حَاجَةً مَن لَا يَقْدِرُ عَلَيَّ إِبْلَاحِ حَاجَتِهِ؛ فَإِنَّهُ مَن أبلغَ سُلْطَانًا حَاجَةً مَن لَا يَقْدِرُ عَلَيَّ إِبْلَاحَهَا، ثَبَّتَ اللَّهُ قَدَمَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ!

”و می‌فرمود: افراد حاضر به افراد غائب ابلاغ کنند و هر کس به من دسترسی ندارد، حاجتش را به من برسانید؛ زیرا هر کس نیاز نیازمندی را که خود قادر نیست نیاز خود را به حاکم برساند، در نزد حاکم مطرح نماید، خداوند او را در قیامت ثابت قدم خواهد فرمود!“

لَا يُذَكِّرُ عِنْدَهُ إِلَّا ذَلِكََ وَ لَا يَقْبَلُ مِنْ أَحَدٍ غَيْرِهِ، يَدْخُلُونَ رُؤَادًا وَ لَا يَفْتَرِقُونَ إِلَّا عَنِ ذَوَاقٍ، وَ يَخْرُجُونَ أَدِلَّةً فَقَهَاءَ.

”در نزد آن حضرت تنها همین مطالب مطرح می‌شد و از هیچ‌کس چیزی جز اینها قبول نمی‌فرمود، واردین همچون پیشاهنگان جستجوگر وارد می‌شدند و با دستی پر و دین‌شناس و انسان‌هایی هدایت‌شده و هدایت‌گر خارج می‌شدند.“
فَسَأَلْتُهُ عَنْ مَخْرَجِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَيْفَ كَانَ يَصْنَعُ فِيهِ، فَقَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَخْزُنُ لِسَانَهُ إِلَّا عَمَّا يَعْنِيهِ، وَ يُؤَلِّفُهُمْ وَ لَا يُنْفَرُهُمْ؛

”حضرت فرمود: درباره خروج رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اینکه پس از خارج شدن چه می‌کرد، از پدرم سؤال کردم، پدرم فرمود: رسول اکرم زبان خود را جز در مواردی که به ایشان مربوط می‌شد، حفظ می‌نمود؛ با مردم خو گرفته و مونس می‌گردید و کسی را از خود دور نمی‌ساخت (میان مردم ایجاد دوستی کرده و از تفرقه پرهیز داشت).“

وَ يُكْرِمُ كَرِيمَ كُلِّ قَوْمٍ وَ يُوَلِّئِهِ عَلَيْهِمْ، وَ يَحْذَرُ النَّاسَ وَ يَحْتَرِسُ مِنْهُمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَطْوِيَ عَنْ أَحَدٍ بَشْرَةً وَ لَا خَلْقَةً، وَ يَتَفَقَّدُ أَصْحَابَهُ، وَ يَسْأَلُ النَّاسَ عَمَّا فِي النَّاسِ، وَ يُحَسِّنُ الْحَسْنَ وَ يُقْوِيهِ، وَ يُبْحِثُ الْقَبِيحَ وَ يُوَهِّنُهُ؛

”کریم و بزرگ هر قومی را گرامی می‌داشت و او را متولّی امور آنان قرار می‌داد، از مردم برحذر بود بدون اینکه خوش‌رویی خود را از آنان دریغ کند، از اصحاب خود سراغ می‌گرفت و تفقد می‌فرمود، و از مردم در مورد مسائلی که بین خود مردم بود سؤال می‌کرد، بدون افراط و تفریط، نیکی را تحسین و تأیید، و بدی را تقییح و بی‌ارزش می‌نمود.“
مُعْتَدِلُ الْأَمْرِ غَيْرٌ مُخْتَلِفٍ، لَا يَغْفُلُ مَخَافَةَ أَنْ يَغْفُلُوا أَوْ يَمِيلُوا، وَ لَا يَقْصُرُ عَنِ الْحَقِّ وَ لَا يَجُوزُهُ،

الَّذِينَ يَلُونَهُ مِنَ النَّاسِ خِيَارُهُمْ، أَفْضَلُهُمْ عِنْدَهُ أَعْمَهُمْ نَصِيحَةً لِلْمُسْلِمِينَ، وَأَعْظَمُهُمْ عِنْدَهُ مَنَزَلَةٌ أَحْسَنُهُمْ
مَوَاسَاةً وَ مَوَازَرَةً.

”راه اعتدال می‌پیمود، هیچ‌گاه غفلت نمی‌کرد تا مبادا مردم غفلت کنند یا منحرف شوند، در حق کوتاهی نمی‌کرد و از آن تجاوز نمی‌کرد، و نزدیک‌ترین افراد به حضرتش بهترین مسلمانان بود، و برتر و بالاتر از همه نزد آن حضرت خیرخواه‌ترین آنان برای مسلمانان بود، و هر کس نسبت به دیگران بهتر همدردی و کمک می‌کرد نزد آن حضرت مقام و منزلتی بزرگ‌تر داشت.“

قال: فَسَأَلْتُهُ عَنْ مَجْلِسِهِ، فَقَالَ: كَانَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا يَجْلِسُ وَلَا يَقُومُ إِلَّا عَلَى ذِكْرٍ، وَ لَا يُوَطِّنُ الْأَمَاكِينَ وَ يَنْهَى عَنِ إِبْطَانِهَا، وَ إِذَا انْتَهَى إِلَى قَوْمٍ جَلَسَ حَيْثُ يَنْتَهَى بِهِ الْمَجْلِسُ وَ يَأْمُرُ بِذَلِكَ، وَ يُعْطَى كُلَّ جُلْسَانِهِ نَصِيْبَهُ حَتَّى لَا يَحْسَبُ أَحَدٌ مِنْ جُلْسَانِهِ أَنْ أَحَدًا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنْهُ؛

”امام حسین علیه السلام فرمود: در مورد نشستن حضرت سؤال کردم، فرمود: در نشستن و برخاستن به ذکر خدا مشغول بود، برای خود جایگاه مخصوصی انتخاب نمی‌کرد و دیگران را نیز از این کار نهی می‌نمود، و چون به گروهی می‌رسید هر جای خالی می‌یافت همان‌جا می‌نشست و همواره بدین شیوه دستور می‌داد. به هر یک از اهل مجلس به مقدار و درخور حالش توجه نموده و وقت می‌داد تا اینکه کسی نپندارد که دیگری نزد حضرتش برتر و گرامی‌تر است.“

مَنْ جَالَسَهُ صَابِرَةً حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُنْصَرَفَ عَنْهُ، مَنْ سَأَلَهُ حَاجَةً لَمْ يَرْجِعْ إِلَّا بِهَا أَوْ بِمِيسُورٍ مِنَ الْقَوْلِ، قَدْ وَسِعَ النَّاسَ مِنْهُ خُلُقُهُ وَ صَارَ لَهُمْ أَبَا رَحِيمًا وَ صَارُوا عِنْدَهُ فِي الْحَقِّ سَوَاءً؛

”هر کس با آن حضرت همنشین می‌شد حضرت آن‌قدر صبر می‌کرد که اوّل خود او بلند شود و مجلس را ترک کند؛ هر کس از آن حضرت حاجتی می‌خواست، یا با دست پر برمی‌گشت یا در جواب، گفتاری نرم و ملایم دریافت می‌کرد؛ خلق و خوی او شامل حال همه بود، برای مردم همچون پدری مهربان بود، همه در مقابل ایشان نسبت به حق یکسان بودند.“

مَجْلِسُهُ مَجْلِسٌ حِلْمٍ وَ حَيَاءٍ وَ صِدْقٍ وَ أَمَانَةٍ، لَا تُرْفَعُ فِيهِ الْأَصْوَاتُ، وَ لَا تُؤْبَنُ فِيهِ الْحُرْمُ، وَ لَا تُثْنَى فَلَائِتُهُ، مُتَعَادِلِينَ مُتَوَاصِلِينَ فِيهِ بِالتَّقْوَى مُتَوَاضِعِينَ، يُوَقِّرُونَ الْكَبِيرَ وَ يَرْحَمُونَ الصَّغِيرَ، وَ يُؤَثِّرُونَ ذَا الْحَاجَةِ وَ يَحْفَظُونَ الْغَرِيبَ.

”مجلس ایشان مجلس حلم و حیاء و صداقت و امانت بود، صدا در آنجا بلند نمی‌شد و از کسی هتک حرمت نمی‌گردید و لغزش کسی بازگو نمی‌شد، همه از روی تقوا باهم برابر و به‌هم‌پیوسته و متواضع بودند، افراد بزرگ‌تر را احترام می‌کردند و به اطفال مهربانی و شفقت می‌نمودند، و افراد حاجتمند را بر خود ترجیح داده و افراد غریب را پناه می‌دادند.“

فَقُلْتُ: كَيْفَ كَانَ سَيْرُهُ فِي جُلْسَانِهِ؟ فَقَالَ: كَانَ دَائِمَ الْبِشْرِ، سَهْلَ الْخُلُقِ، لَيْنَ الْجَانِبِ، لَيْسَ بِفَظًّا وَ لَا غَلِيظًا وَ لَا صَحَّابًا وَ لَا فَحَّاشًا وَ لَا عَيَابًا وَ لَا مَرَّاحًا وَ لَا مَدَّاحًا، يَتَعَاْفَلُ عَمَّا لَا يَشْتَهِي، فَلَا يُؤَيِّسُ مِنْهُ وَ لَا يُخَيِّبُ فِيهِ مُؤَمِّلِيهِ؛

”پرسیدم: رفتار حضرت با همنشینان خود چگونه بود؟ فرمود: دائماً خوش‌رو و ملایم بوده و خوش برخورد بود. سخت‌گیر و خشن، داد و فریاد کن و بد زبان نبود، نه عیب‌جو و نه مزاح‌کننده بود و نه اهل تعریف از افراد بود؛ در مقابل آنچه که دوست نمی‌پسندید، خود را به غفلت می‌زد و به روی خود نمی‌آورد؛ کسی از ایشان ناامید نمی‌شد و آرزومندانش محروم نمی‌گشتند.“

قَدْ تَرَكَ نَفْسَهُ مِنْ ثَلَاثٍ: الْمِرَاءَ وَالْإِكْتَارَ وَمَا لَا يَعْنِيهِ؛ وَ تَرَكَ النَّاسَ مِنْ ثَلَاثٍ: كَانِ لَا يَذُمُّ أَحَدًا
وَلَا يُعَيِّرُهُ وَلَا يَطْلُبُ عَثْرَاتِهِ وَلَا عَوْرَتَهُ وَلَا يَتَكَلَّمُ إِلَّا فِيمَا رَجَا ثَوَابَهُ؛

”سه کار را کنار گذاشته بودند: بحث و جدل، زیاده‌روی و آنچه که به ایشان مربوط نمی‌شد. و سه کار را در مورد مردم انجام نمی‌دادند: کسی را مذمت و تقبیح نمی‌کردند، لغزش‌ها و مسائل پنهانی افراد را دنبال نمی‌کردند و در موردی تکلم می‌فرمودند که امید ثواب داشتند.“

إِذَا تَكَلَّمَ أَطْرَقَ جُلُوسًا أَوْ كَانَمَا عَلَى رُءُوسِهِمُ الطَّيْرُ، وَإِذَا سَكَتَ تَكَلَّمُوا، وَلَا يَتَنَازَعُونَ عِنْدَهُ
الْحَدِيثَ، وَإِذَا تَكَلَّمَ عِنْدَهُ أَحَدٌ أَنْصَتُوا لَهُ حَتَّى يَفْرُغَ مِنْ حَدِيثِهِ؛

”چون سخن می‌گفت، اهل مجلس و شنوندگان سرها را به زیر می‌افکندند و خموش و بی‌حرکت می‌ماندند، گویا بر سرشان پرنده‌ای نشسته است؛ و چون سکوت می‌فرمود، دیگران سخن می‌گفتند. در حضور ایشان، مجال سخن گفتن را از یک دیگر نمی‌گرفتند، اگر کسی در خدمت آن حضرت صحبت می‌کرد، بقیه سکوت می‌کردند تا سخن او تمام شود.“

يَضْحَكُ مِمَّا يَضْحَكُونَ مِنْهُ وَيَتَعَجَّبُ مِمَّا يَتَعَجَّبُونَ مِنْهُ، وَيَصْبِرُ لِلْغَرِيبِ عَلَى الْجَفْوَةِ فِي الْمَسْأَلَةِ
وَالْمَنْطِقِ، حَتَّى إِنْ كَانَ أَصْحَابُهُ لَيَسْتَجْلِبُونَ نَهْمَهُ وَيَقُولُ: إِذَا رَأَيْتُمْ طَالِبَ حَاجَةٍ يَطْلُبُهَا فَارْفُدُوهُ!
”به آنچه دیگران را می‌خندانید حضرت می‌خندید، و از آنچه دیگران تعجب می‌کردند تعجب می‌نمود. در مقابل افراد غریبی که در گفتار و درخواست، رفتار درستی نداشتند صبر می‌کرد، و حتی اصحاب او بیگانگان را با خود پیش آن حضرت می‌آوردند، و حضرت می‌فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید که در پی برآوردن نیاز خویش است او را کمک کنید!“

وَلَا يَقْبَلُ الثَّنَاءَ إِلَّا مِنْ مُكَافِيٍّ، وَلَا يَقْطَعُ عَلَى أَحَدٍ كَلَامَهُ حَتَّى يَجُوزَهُ فَيَقْطَعَهُ بِنَهْيٍ أَوْ قِيَامٍ.
”و تنها حمد و ثنا را از افرادی می‌پذیرفت که در مقام تشکر و مکافات لطف حضرتش باشند، و کلام کسی را قطع نمی‌کرد مگر آنکه از حد تجاوز کند؛ در این صورت کلامش را یا با نهدی کردن و یا برخاستن از مجلس قطع می‌کرد.“
قَالَ: فَسَأَلْتُهُ عَنْ سُكُوتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَانَتْ سُكُوتُهُ عَلَى أَرْبَعٍ:
الْحِلْمِ وَالْحَذَرِ وَالتَّقْدِيرِ وَالتَّفَكُّرِ؛

”و نیز فرمود: درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کردم، پدرم فرمود: سکوت آن حضرت در یکی از چهار حالت بود: حلم و بردباری، حذر و احتیاط، تقدیر و اندازه نگه داری، و تفکر.“

فَأَمَّا التَّقْدِيرُ فَفِي تَسْوِيَةِ النَّظَرِ وَالِاسْتِمَاعِ بَيْنَ النَّاسِ، وَأَمَّا تَفَكُّرُهُ فَفِي مَا بَيَّنَّنِي وَيَفْنِي، وَ جُمِعَ لَهُ

الْحِلْمُ فِي الصَّبْرِ فَكَانَ لَا يُغَضِبُهُ شَيْءٌ وَلَا يَسْتَفِزُّهُ، وَجُمِعَ لَهُ الْحَذَرُ فِي أَرْبَعٍ: أَخَذِهِ الْحَسَنَ لِيُقْتَدَى بِهِ وَ تَرَكَهُ الْقَبِيحَ لِيُنْتَهَى عَنْهُ وَ اجْتِهَادَهُ الرَّأْيَ فِي إِصْلَاحِ أُمَّتِهِ وَ الْقِيَامِ فِيهَا جَمَعَ لَهُمْ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.»

”و اما تقدیر و اندازه نگه داری اش، در یکسان نگاه کردن به مردم و یکسان گوش دادن به سخن های آنان بود؛ و تفکر آن حضرت در امور باقی و امور فانی بود؛ حلم و بردباری را در عین شکیبایی و صبر دارا بود و چیزی آن حضرت را عصبانی نمی کرد و از کوره به در نمی برد؛ و در چهار مورد با دقت و احتیاط رفتار می کرد: انجام کارهای نیک، تا دیگران به آن حضرت تأسی کنند، و ترک کارهای قبیح، تا دیگران نیز ترک کنند، و کوشش و دقت نظر در اصلاح امت خویش، و اقدام به کاری که برای همه دارای خیر دنیا و آخرت بود؛ درود خدا بر او و خاندان پاکش باد!“ (محقق)

این خصوصیات ظاهری پیغمبر اکرم و کمی از خصوصیات روحی آن حضرت بود. روایات بسیاری در بیان خصوصیات آن حضرت نقل شده است، ولی ما فقط در پی مجملی از خصوصیات ظاهری و مقداری از خصوصیات روحی و اخلاقی آن حضرت هستیم که ممکن است در صحبت‌های آینده مورد استفاده قرار بگیرد.

ولادت حضرت، و تاریخ وفات پدر و مادر و جدّ ایشان

و اما راجع به ولادت آن حضرت: طبق آنچه که در اخبار وجود دارد قبل از آنکه آن حضرت به دنیا بیایند، عبدالله پدر آن حضرت در سفری که از شام به مکه می‌آمد در راه مکه، در مدینه وفات می‌کند و در همان‌جا به خاک سپرده می‌شود؛

در حالی که پیغمبر اکرم در شکم مادر بودند.^۱ و پس از گذشت چند سال از عمر آن حضرت، مادر خود آمنه را از دست می دهند.^۲

﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ * وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ﴾.^۳

فلسفه وفات والدین پیغمبر اکرم

از امام صادق علیه السلام سؤال کردند: چرا باید پیغمبر اکرم پدر خویش را در رحم مادر، و سپس بعد از چند سال مادر خود را از دست بدهد؟ امام صادق علیه السلام در جواب می فرماید:

به خاطر این است که (توکل حضرت در تربیت و تکامل خود فقط بر پروردگار باشد و) هیچ بنده‌ای از بندگان پروردگار (در باب تربیت و پرورش) منتی بر ایشان نداشته باشد.^۴

و این عجیب است! یعنی: واقعاً انسان دقت کند که چرا پیغمبر اکرم، آن شخصی که قرار است رسالتی جهانی را بر عهده بگیرد، باید از کودکی پدر خود را از دست بدهد، مادر خود را از دست بدهد، جد خود عبدالمطلب را در هشت سالگی از دست بدهد و در تحت تکفل عموی خود حضرت ابوطالب درآید؟! اینها اطوار و حالاتی است که لازمه تکامل روح آن حضرت و لازمه سعه صدر آن حضرت است و باید این امور

۱. الإتحاف بحب الأشراف، شبراوی، ص ۲۴۴ و ۲۴۷؛ قصص الأنبياء، راوندی، ص ۳۱۶.

۲. قابل ذکر است که روایات در عمر شریف حضرت هنگام وفات والده محترمشان متفاوت است، و چهار یا پنج یا شش سال مطرح گردیده است. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به الإتحاف بحب الأشراف، شبراوی، ص ۲۴۶ و ۲۴۸؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۱۷۳.

۳. سوره ضحی (۹۳) آیه ۶ و ۷. حیات جاوید، ص ۵۷.

«آیا خدایت تو را یتیم نیافت و آنگاه در پناه خویش آورد؟! * و تو را گمراه نیافت و سپس به هدایت و ارشادت پرداخت؟!»

۴. الإتحاف بحب الأشراف، شبراوی، ص ۲۴۸: «و قیلَ لَجَعْفَرِ الصَّادِقِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ: لِمَ يَتِمُّ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ مِنْ أَبَوَيْهِ؟ فَقَالَ: "لِنَلْمَا يَكُونُ عَلَيْهِ حَقٌّ لِمَخْلُوقٍ."»

عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۴۶: «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ أَبِيهِ قَالَ: سُئِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: لِمَ أُوتِمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ مِنْ أَبَوَيْهِ؟ قَالَ: "لِنَلْمَا يَجِبُ عَلَيْهِ حَقٌّ لِمَخْلُوقٍ."»

انجام بگیرد و آن روح و نفسی که باید آمادگی و استعداد چنین رهبری عظیمی را در این عالم تحصیل نماید، بتواند آماده باشد، بتواند ساخته بشود، بتواند یک چنین موقعیت و یک چنین مسئولیتی را قبول کند.

حضرت از کودکی مادر خود حضرت آمنه را از دست می دهد، آن وقت چنین پیغمبر و چنین شخصی که از زمان طفولیت در تحت هدایت الهی و تربیت و تکفل اوست، خداوند این فرد را برای ما اسوه قرار می دهد.

خطبه امیرالمؤمنین درباره هدایت خاصه رسول خدا از بدو ولادت

امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید:

وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهٖ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيماً أَعْظَمَ مَلَكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ، يَسْأَلُكَ بِهٖ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَمَحَاسِنِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ، لَيْلَهُ وَنَهَارَهُ.

«خداوند متعال برای تربیت و تعلیم رسول خدا از هنگام شیرخوارگی و طفولیت (و از آن اوانی که بچه ها معصوم هستند و مرتکب خطا و اشتباهی و مرتکب گناهی نمی شوند و در عالمی مافوق عالم مادی و عالم دنیا سیر و سیاحت دارند) بزرگ ترین و مقرب ترین و معظم ترین ملک از ملائکه خود را بر او گماشت تا راه و مسیر مکارم اخلاق و تکامل نفسانی و فرهنگ کرامت و اعتلای اخلاق الهی را به او بیاموزد و در شب و روز او را تحت تربیت و تعلیم قرار دهد.»

اسوه بودن تمام زندگانی پیامبر اکرم، از طفولیت تا لحظه وفات

بنابراین ما می بینیم در شب و روز آن حضرت، آن ملک بر طبق اراده الهی و بر طبق هدایت الهی حرکت می کند! بنابراین، برداشت ما از زندگی پیغمبر اکرم، نه از زمان بعثت آن حضرت است بلکه ما باید آن حضرت را از زمان طفولیت، اسوه قرار بدهیم.

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

وَلَقَدْ كُنْتُ أَتْبَعُهُ الْفَصِيلِ أَتْرَأْمَهُ، يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عَلَماً وَيَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِ.^۱

«از همان هنگامی که من در دامان پیغمبر بودم، حضرت در هر روز از آن

۱. نهج البلاغه (عبده)، ج ۲، ص ۱۵۷.

اخلاق حسنه و مکرمتی که از مکارم الهی بود برای من یک نشانه‌هایی ارائه می‌داد و من را در آن وادی مکرمت و تکامل قرار می‌داد و به من امر می‌نمود که از این راه پیروی کنم.»
شاهد بر این مدعا در روایتی دیدم:

روزی پیغمبر اکرم همراه با عده‌ای از اطفال مکه سنگ جمع می‌کردند و می‌بردند و در جایی قرار می‌دادند، و خلاصه مشغول بازی بودند (معمولاً اعراب مکه اعم از اطفال و افراد بزرگ، لباسی بلند می‌پوشیدند، و ممکن بود در بعضی از اوقات آنچه که ساتر آن اطفال بود تنها همان لباسی بود که بر تن می‌کردند و ساتر دیگری نداشتند) و برخی از اوقات لباسشان را بالا می‌زدند و در آن لباس سنگ جمع می‌کردند و می‌بردند؛ یک بار خود پیغمبر اکرم تا آمد لباس خود را بالا بزند و از این سنگ‌ها در دامان خود قرار دهد، جبرئیل آمد و روی دست آن حضرت زد و آن حضرت لباسش را انداخت و آن سنگ‌ها به زمین ریخت، و آن حضرت متوجه شدند که نباید لباس را بالا زد!

این را می‌گوییم:

وَلَقَدْ قَرْنَا لِلَّهِ بِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ لُدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيماً أَعْظَمَ مَلِكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ.

بنابراین ما باید روش و برنامه خود را بر این اساس تنظیم کنیم! نباید بگوییم: این بچه است، اشکالی ندارد! نباید بگوییم این طفل است، عیبی ندارد! باید همان‌طوری که آن ملک، پیغمبر را در زمان طفولیت به سوی مکارم اخلاق سوق می‌داد ما نیز اطفال خود را بر همان نهج و بر همان مسیر حرکت دهیم.

بشارت انبیای سلف به ظهور پیامبر اکرم

تولد آن حضرت از قبل در کتب انبیای سلف و پیامبران گذشته بشارت داده

۱. بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۳۶۳؛ دلائل النبوة، بیهقی، ج ۲، ص ۳۱.

«عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، أَنَّهُ قَالَ فِيمَا يَذْكُرُ مِنْ حِفْظِ اللَّهِ إِيَّاهُ: «إِنِّي لَمَعَ غِلْمَانٌ هُمُ أَسْنَانِي قَدْ جَعَلْنَا أُزْرُنَا عَلَى أَعْنَاقِنَا لِحِجَارَةٍ نَنْقُلُهَا نَلْعَبُ بِهَا، إِذْ لَكُمْنِي لَكُمْ لَكِمَةٌ شَدِيدَةٌ، ثُمَّ قَالَ: أَشَدُّدُ عَلَيْكَ إِزَارِكُ!»

شده بود.^۱ سبط بن جوزی روایتی از پیغمبر اکرم نقل می کند که آن حضرت فرمودند:
من بشارت داده شده ابراهیم خلیل هستم! من کسی هستم که حضرت عیسی به تولد من بشارت داد! من آن کسی هستم که مادر من و مادر انبیای گذشته، وجود من و ولادت من را احساس می کردند.^۲

در آن آیاتی که در سوره بقره راجع به حضرت ابراهیم آمده است، در آنجا حضرت ابراهیم علیه السلام دعاهای بسیار عجیبی دارد:

﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾.^۳

در آنجا یکی از دعاهای حضرت ابراهیم و درخواست های آن حضرت از پروردگار متعال این است:

﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ﴾؛
«پروردگارا، در این امت فرزندی از فرزندان مرا برای آنها برانگیز که علم قرآن و علم الهی و حکمت را به اینها بیاموزد و آنها را تزکیه کند!»

این دعا، همان آیه ای است که راجع به پیغمبر اکرم است که:

﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ * هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾.^۴

۱. جهت اطلاع بر بشارت مقدم رسول خدا در کتب انبیای سابق، رجوع شود به الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۷۳، فصل فی ما ذکر فیہ نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم فی الکتب المتقدّمة.

۲. المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک، ابن جوزی، ج ۲، ص ۲۶۵؛ مناقب آل ابي طالب عليهم السلام، ج ۱، ص ۲۳۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۱، ص ۱۶۸.

۳. سوره بقره (۲) آیه ۱۲۷ - ۱۲۸. معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۳۳ و ۱۳۵:

«و یاد بیاور آن زمانی را که ابراهیم پایه های بیت الله را می چید و دیوارها را بالا می آورد، و اسماعیل با او همکار بود؛ چنین می گفتند: ای پروردگار ما، از ما بپذیر و قبول فرما، به درستی که حقاً تو شنوا و دانا هستی! * بار پروردگار ما، ما دو نفر را دو نفر مسلمان (از اسلام و تسلیم آورندگان) برای خودت قرار ده! و از ذریه ما امتی را نسبت به خودت مسلمان قرار ده! و دستورات دینی را برای عبادت و مقام تسلیم به ما نشان بده! و توبه و عطف رحمت خود را شامل حال ما بگردان؛ زیرا که تو البته دارای مقام رحمت و عطف و گذشت می باشی!»

۴. سوره بقره (۲) آیه ۱۲۹.

۵. سوره جمعه (۶۲) آیه ۱ و ۲. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۶۵، و ج ۲، ص ۲۱۳:

می‌بینیم این آیاتی که خداوند راجع به خصوصیات پیغمبر اکرم در قرآن مجید آورده است همان آیه و همان درخواست و دعا‌های حضرت ابراهیم است. و ما می‌بینیم بشارات انبیای گذشته دربارهٔ بعثت و تولد پیغمبر اکرم در کتب عهدین: کتاب نصاری و کتاب حضرت موسی علیه السّلام به حدّی است که ابونُعَیم اصفهانی می‌گوید:

در زمان پیغمبر اکرم، آن قدر قضیهٔ بشارت پیغمبر اکرم در نزد یهود و نصاری مسلّم و یقینی بود که آنها هنگام ولادت پیغمبر و هنگام بعثت، وقتی که به آن حضرت رجوع می‌کردند مانند این بود که با یک مطلب ضروری و یک مطلب علمی و متیقّن روبه‌رو هستند!

ایمان جناب تبع به رسول خدا در هزار سال قبل از ولادت حضرت

ابن شهر آشوب در مناقب خود نقل می‌کند:

یکی از حکّام یمن به نام تبع - که در قرآن کریم نیز اسمی از او آمده است: (وَقَوْمٌ تَبِعَ)^۲ و می‌گویند: یکی از آن چند امیری بود که بر سرتاسر گیتی مسلط شده بود^۳ - وقتی که برای سیر در بلاد حرکت می‌کرد، به هر جایی که می‌رسید

ده نفر از حکمای همان شهر و همان بلده را ملازم خود قرار می‌داد. هنگامی که به مکه می‌رسد تعداد علمایی که در رکاب او این اسفار را طی می‌کردند به چهار هزار عالم و دانشمند رسید. وقتی که به مکه می‌رسد، اهل مکه خیلی به او احترام نمی‌گذارند و تعظیم او را بجا نمی‌آورند و او ناراحت می‌شود؛ به او می‌گویند: سبب این بی‌احترامی آنها این بی‌تی^۴ است که آنها در اینجا دارند!

تبع ناراحت می‌شود و در نیت می‌گیرد که مکه را خراب کند و خانهٔ کعبه را از بین ببرد و اهل مکه را نیز قتل عام کند. در این موقع یک ناراحتی در او پیدا می‌شود و مبتلا به ناراحتی سر

«تسبیح و تقدیس خداوند را بجای می‌آورد آنچه در آسمان‌ها است و آنچه در زمین است؛ [خدایی که پادشاه است و پاک و عزیز و حکیم است.] * اوست خداوندی که در میان مردم درس‌نخوانده و در دامان مادر پرورش یافته، از خود آنها پیامبری را برانگیخت تا برای ایشان آیات خدا را تلاوت کند، و آنان را رشد و نمو دهد و کتاب و حکمت را تعلیمشان نماید. و تحقیقاً پیش از این بعثت، آن مردم در گمراهی و ضلالت آشکاری فرو رفته بودند.»

۱. خورشید مغرب، ص ۶۵، به نقل از نعت المهدی و مناقب المهدی، ابی نعیم اصفهانی.

۲. سوره ق (۵۰) آیه ۱۴.

۳. مجمع البحرین، ج ۴، ص ۳۰۵.

۴. یعنی: بیت‌الله الحرام.

می‌شود؛ سرش دچار عفونت می‌شود به طوری که اطبا از معالجه او عاجز می‌مانند و می‌گویند: این بیماری، یک امر سماوی و آسمانی است و ما نمی‌توانیم به واقعیت آن پی ببریم! یکی از علمای ملازم با او، وزیر را در خلوت می‌بیند و به او می‌گوید: من مطلبی با سلطان دارم، اگر ممکن است خدمت او عرض کنم! هنگامی که آن عالم به نزد تبع می‌آید به وی می‌گوید: مگر تو نیت بدی کردی که به این بلیه و به این مصیبت مبتلا شده‌ای؟ او می‌گوید: من نیت کردم که بیت‌الله و کعبه را خراب کرده و از بین ببرم، چون این مردم به من احترام نگذاشتند و این موجب هتک احترام من است! آن شخص می‌گوید: توبه کن و از این عمل دست بردار که این بیت، بیت شریفی است و این نیت، نیت ظالمانه‌ای است! او توبه می‌کند و همان موقع شفا پیدا می‌کند! سپس با تمام آن چهار هزار عالم و دانشمند حرکت کرده و به مدینه می‌آید؛ هنگامی که به مدینه می‌رسد چهارصد نفر از آن چهار هزار نفر در مدینه باقی می‌مانند و به او می‌گویند: اینجا سرزمین شریف و مقدّس همان کسی است که آن بیت به وجود او آن قدر معزز و محترم و مکرم است؛ این شخص، صاحب قرآن و صاحب لواء و صاحب توحید است که در مکه به دنیا می‌آید و به یثرب هجرت می‌کند و در آنجا نزول می‌کند. ما از اینجا بیرون نمی‌رویم؛ ما تمام این مدت را با تو در سفر همراه

بودیم، دیگر ما را مرخص کن که در اینجا (مدینه) بمانیم!

آن امیر وقتی که این مطلب را می شنود نیت می کند که یک سال در مدینه بماند بلکه توفیق زیارت آن حضرت برای وی پیدا شود.

پس از یک سال وقتی که می خواهد از مدینه حرکت کند، نامه ای می نویسد و آن نامه را در دست آن عالمی که او را نصیحت کرده بود می سپارد و می گوید: «این نامه را به دست این پیغمبر برسان و سلام مرا به ایشان برسانید و بگویید که من مسلمان شده‌ام!» و در آن نامه خطاب به پیغمبر اکرم می نویسد که من اسلام آورده‌ام، و در آن نامه از آن حضرت تقاضای شفاعت می کند.

هزار سال از این قضیه می گذرد؛ هزار سال بعد، که پیغمبر اکرم متولد می شوند و به رسالت می رسند، هنگام هجرت به مدینه در یکی از روزها این علمایی که نامه تبع نزد آنها بود، نامه را به شخصی به نام ابن ابی لیلی می دهند و می گویند: «این نامه را به دست پیغمبر برسان!» پیغمبر خارج از مدینه بودند. وقتی که ابن ابی لیلی خدمت پیامبر می رسد پیغمبر به ابن ابی لیلی رو می کنند و می گویند: «نامه تبع را که برای من آوردی، به من تسلیم کن!»

نامه را باز می کنند و خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام می دهند، امیرالمؤمنین نامه را می خواند و حضرت اسلام او را قبول می کنند و سه بار می فرمایند:

«مرحبا به برادرم که شخص صالحی بود!»^۱

یقینی بودن ولادت پیامبر اکرم نزد علمای یهود و نصاری

هزار سال قبل، این شخص موفق و توفیق یافته ظهور آن حضرت را بشارت می داد و علمای گذشته برای ظهور آن حضرت، علم یقینی و وجدانی داشتند و ظهور آن حضرت و رسالت آن حضرت را می دانستند، و در کتب عهدین: حضرت عیسی و حضرت موسی علیهما السلام در جاهای عدیده و در موارد مختلفی به ظهور آن حضرت بشارت داده است.^۲

آداب زیارت امام حسین علیه السلام

ایام اربعین است و ایام زیارتی حضرت سیدالشهدا علیه السلام؛ بنا بر آنچه در تاریخ و روایات آمده است: جابر بن عبدالله انصاری آن حضرت را در روز اربعین زیارت کرد. در روایات نسبت به

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۱۵ و ۱۶، با قدری اختلاف.

۲. رجوع شود به بشارات عهدین.

زیارت آن حضرت مطالب مختلفی بیان شده است. در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که: شعیبان ما وقتی که می‌خواهند به زیارت سیدالشهدا بروند، باید با سر و روی آشفته و موهای ژولیده و غبارآلود، و با حالت گرسنگی و تشنگی به زیارت آن حضرت بروند، چون حضرت را با این حالت شهید کردند.^۱

در بسیاری از روایات خیلی تأکید شده است که:

وقتی به زیارت آن حضرت می‌روید با آب فرات غسل کنید و جامه پاکیزه بپوشید.^۲

و در بعضی از آنها هست که:

کفش‌ها و نعل‌های خود را در دست بگیرد و با پای پیاده و پای برهنه مانند بندگان و غلامان، برای زیارت آن حضرت حرکت کنید.^۳

کیفیت و اسرار زیارت اربعینیه جابر بن عبدالله انصاری

جابر بن عبدالله که از صحابه پیغمبر بود و به احادیث وارد بود و به روح اسلام اطلاع داشت، از آب فرات غسل می‌کند و با عطیه، که یکی از بزرگان حدیث است، حرکت می‌کند. می‌گویند: برای زیارت حضرت، دو جامه بر تن کرد؛ یکی را به کمر می‌بندد و دیگری را به عنوان احرام به دوش می‌اندازد.

این حرکت از جابر حرکت یک شیعه مخلص امیرالمؤمنین علیه السلام است. او می‌داند که

۱. کامل الزیارات، ص ۱۳۱:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِذَا أَرَدْتَ زِيَارَةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فُزْرُهُ وَأَنْتَ كَثِيبٌ حَزِينٌ مَكْرُوبٌ شَعْنًا مُغْبَرًّا جَائِعًا عَطْشَانًا، فَإِنَّ الْحُسَيْنَ قُتِلَ حَزِينًا مَكْرُوبًا شَعْنًا مُغْبَرًّا جَائِعًا عَطْشَانًا؛ وَسَلَهُ الْحَوَائِجَ وَانصَرَفَ عَنْهُ وَلَا تَتَّخِذْهُ وَطْنًا.»

۲. همان، ص ۱۹۸:

«قَالَ [الصادق عليه السلام]: «إِذَا آتَيْتَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاغْتَسِلْ عَلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ ثُمَّ الْبَسْ ثِيَابَكَ الطَّاهِرَةَ ثُمَّ امشِ حَافِيًا، فَإِنَّكَ فِي حَرَمٍ مِنْ حَرَمِ اللَّهِ وَحَرَمِ رَسُولِهِ؛ وَعَلَيْكَ بِالتَّكْبِيرِ وَالتَّهْلِيلِ وَالتَّمَجِيدِ وَالتَّعْظِيمِ لِلَّهِ كَثِيرًا وَالصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآهِلِ بَيْتِهِ حَتَّى تَصِيرَ إِلَى بَابِ الْحَائِرِ...»

۳. همان، ص ۱۳۳:

«عَنْ أَبِي الصَّامِتِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَقُولُ: «مَنْ أَتَى قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَاشِيًا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ أَلْفَ حَسَنَةٍ، وَمَحَا عَنْهُ أَلْفَ سَيِّئَةٍ، وَرَفَعَ لَهُ أَلْفَ دَرَجَةٍ؛ فَإِذَا آتَيْتَ الْفُرَاتَ فَاغْتَسِلْ وَعَلَّقْ نَعْلَيْكَ وَامشِ حَافِيًا وَامشِ مَشْيَ الْعَبْدِ الدَّلِيلِ...»

اکنون به چه سمتی در حال حرکت است؛ او دارد به سمت کعبه واقعی و به سوی حرم امن و امان الهی حرکت می کند:

﴿وَإِذْ جَعَلْنَا اللَّيْلَةَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾^۱

حرم امن الهی اینجاست؛ آنجایی که خدا به حضرت ابراهیم توصیه می کند که بندگان مرا به سوی آن حرم بخوان، آن مقام، مقام ولایت است! آن مقام، مقام طهارت است!^۲

^۱ . سوره بقره (۲) آیه ۱۲۵ . معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۳۵:

«و چون خانه کعبه را مرجع امور دینی مردم و محل قرار دادیم و گفتیم: از مقام ابراهیم جایی برای دعا بگیرید! [و ما به ابراهیم و اسماعیل عهد نموده و پیمان بستیم که شما دو نفر باید خانه مرا برای طواف کنندگان و اقامت گزیدگان و رکوع و سجود کنندگان پاک و پاکیزه کنید!]

^۲ . نرم افزار کیمیای سعادت، متن بیانات تفسیری علامه طهرانی، ص ۴۸:

«امروز که روز اربعین است، روایت را در کتاب *بشارة المصطفى* - که از کتب نفیس شیعه است - مرحوم عمادالدین طبری آملی نقل می کند با سلسله سند متصل خود از عطیه که می گوید: "روز اربعین، با جابر بن عبدالله انصاری حرکت کردیم برای زیارت قبر سیدالشهدا علیه السلام. جابر در نهر فرات غسل کرد و بعد جامه های خود را احرام کرد و مقداری از سعد بر بدن خود پاشید و به سوی قبر حرکت کرد، و آرام آرام حرکت می کرد."

بنده یک وقت در همین قضیه غسل کردن جابر و احرام بستن او فکر می کردم، چون در روایات داریم که: "کسی که برای حج حرکت می کند، اگر احرام ندارد ببندد، همان لباس خود را احرام کند، منتها وارو بپوشد، کتش را وارو کند و دست هایش را در بیاورد و بالای کتش را روی شانه اش ببندد و دست ها را از پایین آویزان کند." آیا جابر از پیغمبر شنیده بود یا از امیرالمؤمنین شنیده بود که اگر کسی بخواهد قبر سیدالشهدا را زیارت کند یا قبر امام را زیارت کند باید احرام ببندد و غسل کند، یا اینکه این تفنن خود جابر بود؟ چون فقیه آن کسی است که بتواند از اصول، تفریع فروع کند. گویا در مغز جابر روح اسلام جا گرفته بود و به حقیقت مذاق اسلام و سر قانون آشنا شده بود که او می دانست احرامی و غسل زیارت و طوافی که برای خانه خدا تشریح شده است دارای یک سر و حقیقتی است، و حقیقت خانه خدا مقام ولایت سیدالشهدا علیه السلام است. پس اینجا که بدن او در میان زمین افتاده است، خانه خدا است! و اینجا حقیقت مقام ولایت مدفون است. کعبه ظاهر، ظاهر است؛ اینجا باطن است و به طریق اولی باید غسل کرد و با احرام حرکت کرد.

بر اساس این معنا بود، که حتی داریم: "فقیه باید دارای ملکه قدسیه باشد." ملکه قدسیه نوری از خدا در قلب است که می تواند به واسطه آن نور، آن احکام کلی را بر مصادیق خودش بار کند و مصادیق خود را خوب تشخیص بدهد و بشناسد. و جابر دارای این نور بود که چنین تشخیصی داد که حالا که می خواهد به قبر پسر پیغمبر برود، باید احرام ببندد و باید غسل کند. لذا غسل طواف و غسل زیارت کرد، احرام بست و به سوی خانه حقیقی خدا حرکت کرد، آرام آرام پای خود را برمی داشت و به ذکر خدا مشغول بود. همین که به نزد قبر رسید، عطیه دست جابر را بر روی قبر گذاشت و

برای زیارت سیدالشهدا علیه السلام حرکت می‌کند، هنگامی که به آنجا می‌رسد به عطیه می‌گوید: «دست من را به روی قبر بگذار!» ظاهراً کسالتی داشت و توان نداشته است.^۱ عطیه دست جابر را روی قبر می‌گذارد، ناگهان صیحه‌ای می‌زند و از حال می‌رود، آب بر صورتش می‌پاشد و به هوش می‌آید، سه مرتبه صدا می‌زند:

یا حسین، یا حسین، یا حسین! این حبیب چرا جواب حبیب خود را نمی‌دهد؟! این دوست چرا جواب چاکر و غلام خود را نمی‌دهد!؟

او صیحه‌ای زد و بی‌هوش شد»

۱. امام شناسی، ج ۳، ص ۲۲۵:

«و از جمله دلائل بر اینکه جابر در روز اربعین و در وقت زیارت، نابینا نبوده است این است که طبق روایات عدیده، حضرت باقر علیه السلام، لوحی را که جابر از روی لوح حضرت فاطمه علیها السلام برای خود استنساخ کرده بود و در آن اسامی همه امامان مذکور بود، با جابر مقابله نمودند. و این داستان چندین سال پس از واقعه کربلا بوده است، و در کربلا آن حضرت چهار سال بیشتر نداشته‌اند؛ و لازمه مقابله کردن لوح، چشم داشتن جابر است.»

سپس با خود می گوید:

حق دارد جواب ندهد درحالتی که بین سر و بین بدن او جدایی و افتراق افتاده است و سر او و اصحاب و یارانش را بر سر نیزه از این شهر به آن شهر و از این وادی به آن وادی حرکت می دهند!

سپس می گوید:

شهادت می دهم که تو فرزند رسول خدایی! شهادت می دهم که فرزند امیرالمؤمنینی! شهادت می دهم که فرزند فاطمه زهرائی! شهادت می دهم که در دامن صدق و تقوا پرورش یافتی و از مشرب تقوا و عصمت و طهارت سیراب شدی!
آنگاه رو می کند به قبور شهدا و خطاب به آنها می کند:

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْأَرْوَاحُ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَاءِ الْحُسَيْنِ وَأَنَاخَتْ بِرَحْلِهِ! وَأَشْهَدُ أَنَّكُمْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ
وَأَتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَأَمَرْتُمُ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتُمُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَجَاهَدْتُمُ الْمُلْحِدِينَ وَعَبَدْتُمُ اللَّهَ حَتَّى أَتَاكُمْ
الْيَقِينَ!

«سلام بر شما باد ای نفوس و ای ارواحی که در حوالی قبر ابي عبدالله منزل و مأوی گرفته اید! شهادت می دهم که شما بودید که نماز را بپا داشتید و زکات را اقامه کردید و با ملحدین پیکار نمودید تا اینکه خداوند به واسطه عبادت و اخلاص و عمل شما، به شما مراتب یقین را عنایت فرمود!»

آنگاه می گوید:

قسم به خدا، من با شما شریکم و در این راهی که رفتید، من نیز شرکت دارم! من با شما بودم و با شما هستم و با شما قطع منزل می کنم!

عطیه می گوید:

کی می توانی مانند آنها باشی و این چه ادعایی است که می کنی، درحالی که بین آنها و بین سرهایشان جدایی افتاده است؟! تو که نه راهی طی کردی و نه مصیبتی کشیدی!

جابر می گوید:

قسم به خدا، از رسول خدا شنیدم که فرمود: «هر کسی به عمل قومی راضی

بود، خداوند او را با آن قوم محشور می گرداند!^۱

ابیاتی در رثای حضرت سیدالشهدا علیه السلام

نسألك اللهم و ندعوك و نُقسِم عليك، بحقِّ محمد و آله الأَطهار، يا الله يا الله يا الله... بالنبيِّ و

آله، و عَجِّل اللهم في فَرَج مَولانا صاحبِ الزمان!

^۱ . بشارة المصطفى لشيعه المرتضى، طبری آملی، ج ۲، ص ۷۴.